



جادو و جادوگری در شاهنامه فردوسی

محمد مهدی خسرویان

رسوم مردم به شیوه‌ها و شکل‌های مختلف بیان شده است. فردوسی در بیان این موارد تمام تلاش خود را به کار می‌بندد تا تصویری روشن و دقیق از فرهنگ و تمدن اصیل ایرانی - که بیم فراموش شدن آن می‌رفت - ارائه دهد.

در این تلاش، فردوسی از تمامی مظاهر موجود در فرهنگ عامه آن زمان کمک می‌گیرد، مظاهری از قبیل: عشق، محبت، سحر، جادو، ابلیس، دیو، دعا، نفرین و صدها مضمون دیگر. «برای درک رموز و اسرار شاهنامه و پی بردن به دقایق و نکات ظریف این کتاب، لازم است تا اولاً زمان و عصر فردوسی را بشناسیم و اوضاع و احوال اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آن روزگار را بررسی کنیم؛ آنگاه منظره‌های گوناگون در حیات شاعر را مطالعه نماییم»^۱.

یکی از مضامینی که فردوسی بارها و بارها در ذکر داستان‌ها و اتفاقات شاهنامه از آن بهره می‌گیرد، «جادو و جادوگری» است. در این تحقیق برآنیم تا به یک پرسش اصلی و اساسی پاسخ دهیم و آن این که «جادو و جادوگری چیست؟ و مصادیق به کارگیری این مضمون در شاهنامه کدام است؟»

در آغاز و به جهت روشن شدن مطلب، نخست به تعریفی موجز و مختصر از سحر و جادو می‌پردازیم، پس از آن تاریخچه سحر و جادو را بررسی می‌کنیم و در پایان نیز به مصادیق و نمونه‌های به کارگیری مقوله جادو و جادوگری در شاهنامه فردوسی خواهیم پرداخت.

سحر و جادو در لغت

سحر و جادو در لغت عبارت است از «چیزی که مأخذ آن لطیف و منشأ آن دقیق می‌باشد که با چشم عادی دیده نمی‌شود»^۲.

تنوع و گستره موضوعات مطرح‌شده در شاهنامه فردوسی سبب شده تا محققان و اندیشمندان بسیاری در این حوزه به قلم‌فرسایی و نگارش بپردازند و پژوهش‌ها و مطالعاتی را در این زمینه انجام دهند. به طور کلی «پژوهش ادبی جست‌وجو و تحقیق درباره موضوعات ادبی است. این پژوهش‌ها در زمینه‌های مختلف ادبیات، از مشخصه‌های بارز و نمودار قرن معاصر است. در این قرن پژوهش‌های گسترده و اصولی درباره موضوعات ادبی به حدی وسعت یافته که می‌توان این قرن را، قرن پژوهش‌های ادبی نامید»^۳.

با وجود این، و علی‌رغم تحقیقات انجام گرفته درباره شاهنامه، هنوز زوایای تاریک و مبهم بسیاری در جای‌جای این اثر ارزشمند به چشم می‌خورد. یکی از این موضوعات اصلی و محوری در شاهنامه، که متأسفانه تا کنون پژوهش و تحقیق جامع و کاملی در خصوص آن صورت نگرفته است، مقوله «جادو و جادوگری» است.

جادو از آغاز خلقت بشر به صورت یک اعتقاد تام و همه‌گیر در میان تمام اقوام و ملل وجود داشته و تا روزگار ما هم اثرات آن اگرچه بسیار کم‌رنگ گشته، اما ادامه یافته است.

در اساطیر و آئین‌های همه اقوام هند و اروپایی نیز جنبه‌هایی از اعتقاد به جادو وجود دارد. همچنین مقوله جادو و جادوگری از دیرباز و قدیم‌الایام در ادبیات و فرهنگ ایران‌زمین وجود داشته است تا آنجا که بسیاری از متون کهن ادبیات فارسی در سده‌های گذشته مشحون از مسائل مربوط به جادو و جادوگری می‌باشد که شاهنامه فردوسی «بزرگ‌ترین اثر حماسی ایران» را نیز نباید از این قاعده کلی مستثنی دانست.

در شاهنامه پیروزی‌ها، شکست‌ها، جشن‌ها، جنگاوری‌ها و آداب و

و در جای دیگر «سحر را به معنای اخراج باطل به صورت حق، یا خدعه» می‌نامند. بعضی هم سحر را افسونگری دانسته و آنچه که جذابیت و فریبندگی خاص داشته باشد، ولی «هنری را که حیرت‌انگیز بوده و از راه حيله و نیرنگ حاصل نشده باشد، سحرلال می‌نامند»^۴. تنوع و گستره موضوعات مطرح‌شده در شاهنامه فردوسی سبب شده تا محققان و اندیشمندان بسیاری در این حوزه به قلم‌فرسایی و نگارش بپردازند و پژوهش‌ها و مطالعاتی را در این زمینه انجام دهند. به طور کلی «پژوهش ادبی جست‌وجو و تحقیق درباره موضوعات ادبی است. این پژوهش‌ها در زمینه‌های مختلف ادبیات، از مشخصه‌های بارز و نمودار قرن معاصر است. در این قرن پژوهش‌های گسترده و اصولی درباره موضوعات ادبی به حدی وسعت یافته که می‌توان این قرن را،

قرن پژوهش‌های ادبی نامید»^۱.

با وجود این، و علی‌رغم تحقیقات انجام گرفته درباره شاهنامه، هنوز زوایای تاریک و مبهم بسیاری در جای‌جای این اثر ارزشمند به چشم می‌خورد. یکی از این موضوعات اصلی و محوری در شاهنامه، که متأسفانه تا کنون پژوهش و تحقیق جامع و کاملی در خصوص آن صورت نگرفته است، مقوله «جادو و جادوگری» است.

جادو از آغاز خلقت بشر به صورت یک اعتقاد تام و همه‌گیر در میان تمام اقوام و ملل وجود داشته و تا روزگار ما هم اثرات آن اگرچه بسیار کم‌رنگ گشته، اما ادامه یافته است.

در اساطیر و آئین‌های همه اقوام هند و اروپایی نیز جنبه‌هایی از اعتقاد به جادو وجود دارد. همچنین مقوله جادو و جادوگری از دیرباز



بوده و از راه حيله و نيرنگ حاصل نشده باشد، سحر حلال می‌نامند»^۴.
و نیز سحر را به معنی جادویی کردن، فریفتن کسی با کاری
شگفت‌انگیز و کاری که در آن فریبندگی و گیرندگی باشد معرفی
نموده‌اند^۵. همچنین در مفردات راغب به سه معنی بکار رفته است:
۱. خدعه و خیالات بدون حقیقت و واقعیت، همانند: شعبده و
تردستی؛

۲. جلب شیطان‌ها از راه‌های خاص و کمک گرفتن از آنها؛
۳. معنی دیگری است که بعضی پنداشته‌اند و آن این که ممکن است
با وسایلی، ماهیت و شکل اشخاص و موجودات را تغییر داد، مثلاً انسان
را به وسیله آن به صورت حیوانی درآورد، ولی این نوع، خیال و پنداری
بیش نیست و واقعیت ندارد.

الفاظ و کلمات مترادف با واژه سحر و جادو بسیار است لکن در اینجا
به پارامی از آنها به اختصار اشاره می‌شود. این کلمات عبارتند از: «کهانت،
خوارق، تصویر، سرعت، افسون، هیپنوتیزم، تنجیم، فالگویی، طالع‌بینی،
طلسمات، عزایم، تسخیر جن و ملایک، چشم‌بندی و تردستی که این
دو لفظ اخیر را بیشتر در مورد شعبده به کار می‌برند»^۶.

تاریخچه جادو و جادوگری

بی‌تردید جادو و جادوگری، تاریخی به قدمت تاریخ بشر دارد.
باستان‌شناسان در این باره معتقدند که منشأ جادوگری به دوران قبل
از تاریخ تعلق دارد. برخی از باستان‌شناسان و مورخان ریشه کلمه
«جادوگر» را از کلمه آنگلوساکسون «Wicca» می‌دانند (به معنی
ساحری که نیروی اهریمن را تضعیف می‌کند).

تامس پی کرینگ، در کتاب خود تحت عنوان «مقاله‌ای درباره
جادوگری»، جادوگران را اینطور توصیف می‌کند: «جادوگر، مرد یا زن،
آسیبی نمی‌رساند، زجر نمی‌دهد، لعن یا نفرین یا نابود نمی‌کند، بلکه تنها
صدمه‌ای را که بر انسان‌ها وارد شده، درمان می‌کند»^۷ البته همان‌طور که
از فحوای این تعریف بر می‌آید معنای جادوگر که در شاهنامه فردوسی
و حتی سایر متون ادبی فارسی به آن اشاره شده، با آنچه «پی کرینگ»
بیان می‌کند، کاملاً متفاوت است.

آگوست کنت، فیلسوف فرانسوی قرن نوزدهم، درباره سیر تکامل
فکری بشر، سه مرحله را خاطر نشان می‌سازد:

«۱. مرحله ربانی (تئولوژیک): در این مرحله، انسان به پدیده‌های
طبیعت با دید ربانی و لاهوتی می‌نگرد و علت‌العلل پدیده را کم و بیش

و قدیم‌الایام در ادبیات و فرهنگ ایران زمین وجود داشته است تا آنجا
که بسیاری از متون کهن ادبیات فارسی در سده‌های گذشته مشحون
از مسائل مربوط به جادو و جادوگری می‌باشد که شاهنامه فردوسی
«بزرگ‌ترین اثر حماسی ایران» را نیز نباید از این قاعده کلی مستثنی
دانست.

در شاهنامه پیروزی‌ها، شکست‌ها، جشن‌ها، جنگاوری‌ها و آداب و
رسوم مردم به شیوه‌ها و شکل‌های مختلف بیان شده است. فردوسی
در بیان این موارد تمام تلاش خود را به کار می‌بندد تا تصویری روشن
و دقیق از فرهنگ و تمدن اصیل ایرانی - که بیم فراموش شدن آن
می‌رفت - ارائه دهد.

در این تلاش، فردوسی از تمامی مظاهر موجود در فرهنگ عامه
آن زمان کمک می‌گیرد، مظاهری از قبیل: عشق، محبت، سحر، جادو،
ابلیس، دیو، دعا، نفرین و صدها مضمون دیگر. «برای درک رموز و اسرار
شاهنامه و پی بردن به دقایق و نکات ظریف این کتاب، لازم است تا اولاً
زمان و عصر فردوسی را بشناسیم و اوضاع و احوال اجتماعی، سیاسی و
فرهنگی آن روزگار را بررسی کنیم؛ آنگاه منظره‌های گوناگون در حیات
شاعر را مطالعه نماییم»^۸.

یکی از مضامینی که فردوسی بارها و بارها در ذکر داستان‌ها و
اتفاقات شاهنامه از آن بهره می‌گیرد، «جادو و جادوگری» است.

در این تحقیق برآنیم تا به یک پرسش اصلی و اساسی پاسخ دهیم
و آن این که «جادو و جادوگری چیست؟ و مصادیق به کارگیری این
مضمون در شاهنامه کدام است؟»

در آغاز و به جهت روشن شدن مطلب، نخست به تعریفی موجز و
مختصر از سحر و جادو می‌پردازیم، پس از آن تاریخچه سحر و جادو
را بررسی می‌کنیم و در پایان نیز به مصادیق و نمونه‌های به
کارگیری مقوله جادو و جادوگری در شاهنامه
فردوسی خواهیم پرداخت.

سحر و جادو در لغت

سحر و جادو در لغت عبارت است از «چیزی که مأخذ آن لطیف و
منشأ آن دقیق می‌باشد که با چشم عادی دیده نمی‌شود»^۹.

و در جای دیگر «سحر را به معنای اخراج باطل به صورت حق،
یا خدعه» می‌نامند. بعضی هم سحر را افسونگری دانسته و آنچه که
جذابت و فریبندگی خاص داشته باشد، ولی «هنری را که حیرت‌انگیز

می‌شناسد. او اسیر قوای طبیعت است و از آنجا که قوای طبیعت برتر و مرموز است از نظر او اعتقاد به توت‌م، ستاره‌پرستی و چندگانه‌پرستی در این مرحله است.

۲. مرحله فلسفی متافیزیکی: او در این مرحله از قوای عقلانی خود کمک می‌گیرد و سعی در شناخت علت پدیده می‌کند.

۳. مرحله مقابله و مقایسه قوای طبیعت با یکدیگر که بشر کنونی در این مرحله قرار دارد.

انسان در این مرحله حتی بر قوای طبیعت نیز تسلط پیدا می‌کند.^۸ به هر حال سحر و جادو صورت اولیه و تکامل نیافته علم است با این تفاوت که عالم با شناختن قوای طبیعی در پدیده‌ها تصرف می‌کند اما ساحر می‌داند که علت و معلولی در کار است ولی این شناخت را به طور تصادفی تجربه کرده، از همین رو در معرفت قوانین اشتباه می‌کند.

سربانیان، کلدانیان و قبطیان به جادوگری و منجمی و دیگر متعلقات آن از قبیل تأثیر طلسمات توجه بسیاری داشتند و ملل دیگر مثل ایرانیان و یونانیان این فنون را از آنان یاد گرفتند.

در همین راستا، می‌توان به نظر بقراط اشاره نمود. بقراط دانش پزشکی را بر پایه آگاهی‌هایش از دانش ستاره‌شناسی پایه‌ریزی کرده است. وی در خاطرات خود می‌نویسد: «شخصی که بدون در نظر گرفتن حرکت و چرخش ستارگان و سیارات به حرفه طبابت می‌پردازد، فردی ابله است. به عنوان مثال، وقتی قمر در اردیبهشت باشد، پزشک نباید لوزه را عمل کند».^۹

به طور کلی مبحث درمان و جادو از دیرباز با هم در ارتباط و تعامل خاصی بوده و انسان‌هایی که در قدیم می‌زیسته‌اند از این منظر بهره‌های فراوانی برده‌اند. «انسان ابتدایی آیین جادویی را به جای می‌آورد زیرا که بدان ایمان داشت و به سودمندی آن معتقد بود و نظریات پزشکی ابتدایی خود را بر پایه آن به کار می‌بست. هر جا که جادوگران حرفه‌ای پدیدار می‌شدند، هنر درمان کردن نیز به انحصارشان در می‌آمد. آمیختگی روحانیت و پزشکی و جادو و مشاغل مربوط به اینها و قدرت برتری یافتن مردان و حتی زنانی که بدین امور می‌پرداخته‌اند در میان اقوام ابتدایی از همین طریق صورت پذیرفته است».^{۱۰}

در مطالعه و بررسی مقوله جادو و تاریخچه آن بعضاً به کلمات و واژه‌هایی برمی‌خوریم که در نوع خود جالب و حائز اهمیت می‌باشند. یکی از این واژه‌ها «توت‌م» نام دارد. «همگام بودن انسان با حیوان از مظاهر

توت‌پرستی است، چنانکه در متون ادبی لفظ شیرمرد، سگسار، گرگسار و گراز بر انسان اطلاق شده است. از دیگر مظاهر آن استفاده انسان اولیه از پوشش حیوانات است، چنانکه رستم و رزم‌آوران در شاهنامه پلنگینه می‌پوشند تا به قدرتی همسان پلنگ دست یابند».^{۱۱}

عنصر آب در روایت اسفندیار هنگامی که او تمام بدن خود را با آب می‌شوید و روئین تن می‌شود، نوعی توت‌م محسوب می‌شود. اسفندیار بنا بر دستور زرتشت پیامبر درون آبی مقدس می‌رود و سر و تن خود را با آن می‌شوید، لکن هنگام فرو رفتن در آب، چشمان خود را می‌بندد و تمام بدن او به غیر از چشمانش روئینه می‌شود.

گرز گاوسر فریدون که با الهام از گاو «برمایه» پرورنده فریدون درست شده است نیز در این مقوله قرار می‌گیرد. اثرات ناشی از خرقه، پلاس، پشمینه، ببر بیان، جامه زاهدانه و غیره هم از آنجایی که به اعتقاد پوشندگان آنها نیرویی مافوق طبیعی می‌بخشد و آنها را از خطرات مختلف مصون می‌دارد باز هم توت‌م است.

«فیتیش‌پرستی» به معنی عبادت و تقدس اشیاء و اجسامی است که دارای قدرت جادویی هستند. آثار آنها در تقدس طلسمات، تعزیه‌ها، زیورها و چهره‌ها و دیگر مواردی که انسان از آنها امید خیر و برکت یا رفع شر دارد، باقی مانده است. چنانکه برای رفع چشم‌زخم یا شورچشمی اسپند می‌سوزانند یا اوراد و ادکاری می‌خوانند تا از شر دیو و شورچشمی رهایی یابند.

اثرات این اعتقاد تا روزگاران ما و در میان عوام مردم و خواص جریان دارد و در متون ادبی ما هم بارها ذکر شده است. آیه‌ای هم در مورد چشم‌زخم و در امان ماندن پیامبر(ص) از شر کافران بر پیامبر خدا نازل شده است.^{۱۲}

در داستان رستم و سهراب به مهره که یکی از مظاهر اشیاء‌پرستی است، این‌گونه اشاره شده است:

به بازوی رستم یکی مهره بود
که آن مهره اندر جهان شهره بود
بدو داد و گفتش که این را بدار
اگر دختر آرد تو را روزگار
بگیر و به گیسوی او بر بدوز
به نیک‌اختر و فال گیتی فروز
ورایدونک آید ز اختر پسر
ببندش به بازو نشان پدر^{۱۳}

در داستان اسکندر نیز خضر مهرهای به اسکندر می‌دهد و همچنین سنگ به ظاهر بی‌ارزشی را که از ظلمات با خود آورده و اینها همه برای اسکندر حکم محافظ و حرزی را دارد:

دو مهره‌ست با من که چون آفتاب
بتابد شب تیره چون بینه آب
یکی زان تو برگیر و در پیش باش
نگهبان جان و تن خویش باش
دگر مهره باشد مرا شمع راه
به تاریکی اندر شوم با سپاه^{۱۴}

«در کتاب حمزه‌نامه، وقتی حمزه برای جنگ با لندهور عازم است، بزرگمهر او را بیهوش می‌کند و بازویش را می‌شکافد و شاه‌مهره را در آن می‌نهد و می‌دوزد و فقط مقبل از این راز آگاه است و هنگامی که کنیزان گسته‌م به حمزه زهر هلاهل می‌نوشانند، شاه‌مهره به او بهبودی می‌بخشد.»^{۱۵}

از دیگر لغات رایج در کتب جادوگری واژه طلسم است، «طلسم عمل خارق‌العاده‌ای است که مبدأ آن را قوای فعاله آسمانی و قوای منفعله زمینی دانند و بدان امور عجیب و غریب پدید آورند.»^{۱۶} اعداد نیز همواره از زمانی که بشر با خواندن و نوشتن آشنا شد، سمبل‌های خاص خود را داشته است. در هر ملتی عددی مقدس است و در هر مذهبی هم اعداد خاصی مورد توجه شارع قرار گرفته است، جالب‌ترین این اعداد، عدد سیزده است که در نزد اکثر ملیت‌ها و مذاهب عددی نحس و شوم شناخته شده است تا آنجا که در سازمان جهانی ملل متحد صندلی سیزده همواره خالی است!

«جادو در میان فلاسفه هم راه پیدا کرده. فلاسفه که نمایندگان و رهبران عقل و منطق هستند باز هم به اعمال جادویی اعتقاد داشتند. روش کار آنها به این قرار بود که بر اندام اعتقادات کهن جادویی که با زندگی مردم عجین شده بود جامه‌های زیبا پوشانند و آنها را عقل و استدلال نامیدند، فلاسفه مکتب فیثاغورث نه تنها نظریه‌پردازان جادو بلکه مجریان آن نیز بودند.»^{۱۷} علاوه بر این، همه فلاسفه قدیمی چون هراکلیت و سقراط به واقعیت جادو معتقد بودند.

در روایات مزدیسنی دیوها به اقسام مختلفی تقسیم می‌شوند و در حقیقت دیو تجسم اعمال آدمی فرض شده و از آن با عنوان دیو آرز، دیو رشک، دیو شهوت، دیو نیاز، دیو آرزو و ... یاد شده است. در متون ادبی ما هم از دیو تحت عنوان اهریمن، ابلیس، شیطان و غول یاد شده است.

اولین حکایت دیوان در شاهنامه هم مربوط به نبرد سیامک پسر کیومرث با دیوان است که سرانجام سیامک توسط «خزروان دیو» کشته می‌شود:

سیامک بیامد برهنه تن
برآویخت با پور اهرمنا
بزد چنگ وارونه دیو سیاه
دو تا اندر آورد بالای شاه
سیامک به دست خزروان دیو

تبه گشت و ماند انجمن بی‌خدیو^{۱۸}

کاووس نیز در شاهنامه بارها با دیوان دست به گریبان است. یک‌بار در مازندران توسط دیو سپید اسیر شده و نابینا می‌شود و داروی او کشتن دیو سپید است. رستم دیو را از میان می‌برد و با چکاندن خون او در چشم کاووس و همراهانش آنها بینایی خود را باز می‌یابند.

چنین گفت فرزانه مردی پزشک
که چون خون او را بسان سرشک
چکانی سه قطره به چشم اندرون
شود تیرگی پاک با خون برون^{۱۹}

از خصوصیات دیگر دیوها نهمان بودن از دید آدمیان است. مکان و اقامتگاه دیوان در اساطیر و افسانه‌ها در بیابان است، غول بیابان هم که بنا بر باور گذشتگان در بیابان‌ها زندگی می‌کند و مسافران تنها را گمراه کرده و به نابودی و مرگ می‌کشاند، از همین باور نشأت می‌گیرد. دیوان با ظلمت و تاریکی قرین هستند و با دمیدن صبح همه آنها محو و نابود می‌شوند و از این لحاظ با پری و فرشته که مبشران صبح و نور هستند در تضاد می‌باشند. حافظ می‌گوید:

خلوت دل نیست جای صحبت اضداد
دیو چو بیرون رود فرشته در آید^{۲۰}

در روایات اسلامی نیز با گفتن ذکر «بسم‌الله الرحمن الرحیم» اجنه از میان می‌روند.

دیوان همواره وظایف اهریمنی را بر دوش می‌کشیده‌اند از جمله کتابت که در شاهنامه هنری اهریمنی قلمداد شده است؛ چرا که همان طور که گفتیم منظور از دیوان ساکنان بومی ایران بودند که دشمن مهاجمان محسوب می‌شدند. به هر حال دیوان خواندن و نوشتن را به طهمورث دیوبند آموختند:

نیشتن به خسرو بیاموختند
دلش را به دانش برافروختند^{۲۱}

بدین نیکویی چاره چون آورند
به سیمرغ بادا هزار آفرین
که ایزد و را ره نمود اندرین^{۲۴}

این که سام ایزد را راهنمای کار سیمرغ می‌داند، شاید بدین دلیل باشد که کارهای درمان‌بخشی و جادو پزشکی از گونه جادوی سفید «White magic» است که سود و نفعی به آدمیان می‌رساند و ایزدی و خدایی است و در برابر آن جادوی سیاه «black magic» است که جادوی آزاررسانی است و اهریمن بازیگر این گونه جادوان است.^{۲۵} اولین داستان جادوگری در شاهنامه جادوگری سودابه، زن بدکنش شاهنامه است. پس از آنکه تقاضای او از جانب سیاوش با مخالفت مواجه می‌شود، سودابه از ترس این که مبادا جاسوسان مراتب واقعیت امر را به

جادو و جادوگری در شاهنامه

بنا بر روایات شاهنامه، ضحاک مظهر جادوگری و فریدون از بین برنده آن است، همچنین در بین اقوام گذشته «هندوستان» مهد جادوگری دانسته شده است.

«داستان فریفته شدن ضحاک توسط دیوان از مهم‌ترین مصداق‌های جادوگری در شاهنامه شمرده می‌شود، او ابتدا توسط ابلیس فریفته می‌شود و پدر خود مرداس را به طمع پادشاهی در چاه انداخته و از میان می‌برد، بار دیگر ابلیس به صورت خورشگری ظاهر شده و از او تقاضای بوسیدن کتف شاه را می‌کند و از جای بوسه او دو مار می‌روید و برای درمان این دو مار هم باز فریب ابلیس را می‌خورد، این بار هم شیطان تغییر شکل داده و در هیأت پزشکی ظاهر می‌شود و چاره را خوردن مغز سر جوانان می‌داند»^{۲۲}. به هر حال ضحاک پادشاهی منفی در شاهنامه است که بارها و به اشکال مختلف فریب ابلیس را می‌خورد.

«اسطوره جادویی دیگر مربوط به داستان کیخسرو است، این داستان در شاهنامه با ناپدید شدن کیخسرو در پای چشمه آب پس از برف و بوران خاتمه می‌یابد. لیکن نظامی در کتاب «شرفنامه» این داستان را از قول اسکندر ادامه می‌دهد: اسکندر در میان جهانگشایی‌های خود به غاری که می‌گویند کیخسرو در آن ناپدید شده است وارد می‌شود، لکن زنده بودن او در این همه سال محال است؛ چرا که غار پر از گازهای گوگرد بوده است»^{۲۳}.

در جایی دیگر نیز افراسیاب مظهر جادوگری است. سودابه نیز سلامتی سیاوش را در گذر از آتش مربوط به جادوی زال می‌داند و زال هم با سوزاندن پر سیمرغ و کمک گرفتن از او رستم را از شکم مادر بیرون می‌آورد. خوان دوم رستم و خوان چهارم اسفندیار هم متضمن نبرد با زن جادوگر است، همچنین داستان «اکوان دیو» هم از نبرد رستم با دیو جادو حکایت می‌کند.

«زادن رستم نخستین پزشکی و جراحی در شاهنامه است که بن‌مایه‌های جادویی دارد. پس از زادن رستم، سام به زال چنین می‌گوید:

به زال آنگهی گفت تا صد نژاد
بپرسی کس این را ندارد به یاد
که کودک ز پهلو برون آورند



اطلاع کاووس شاه برسانند، به جادوی زنی متوسل می‌شود. داستان را از خود شاهنامه می‌خوانیم:

چو دانست سودابه کاو گشت
همان سرد شد بر دل شهریار
یکی چاره جست اندر آن کار زشت
ز کینه درختی به نۆی بکشت
زنی بود با او سپرده درون
پر از جادوی بود و رنگ و فسون
گران بود اندر شکم بیچه داشت
همی از گرانی به سختی گذاشت
بدو راز بگشاد و زو چاره جست
کز آغاز پیمانان خواهیم نخست
چون پیمان ستد چیز بسیار داد
سخن گفت از این در مکن هیچ یاد
یکی دارویی ساز کاین بگنی
تهی مانی و راز من نشکنی
مگر کاین همه بند و چندین دروغ
بدین بچگان تو باشد فروغ
به کاووس گویم که این از مند
چنین کشته بر دست اهریمنند
مگر کین شود بر سیاوش درست
کنون چاره این ببایدت جست
چو شب تیره شد دارویی خورد زن
که بیفتاد زو بیچه اهرمن
دو بیچه چنانچون بود دیو زاد
چه گونه بود بیچه جادونژاد
نهان کرد زن را و او خود نخفت
فغانش برآمد ز کاخ نهفت
در ایوان پرستار چندانک بود
به نزدیک سودابه رفتند زود
یکی طشت زرین بیارید پیش
بگفت آن سخن با پرستار خویش
دو کودک بدیدند مرده به طشت
از ایوان به کیوان فغان برگذشت^{۲۶}

کاووس شاه با استمداد از اخترگران به حقیقت ماجرا پی می‌برد، چرا که دستور می‌دهد زن جادوگر را بیرون برند و از او اعتراف بگیرند، ابتدا زن جادوگر لب به حقیقت نمی‌گشاید، لکن پس از آنکه به شمشیر و دار و چاه تهدید می‌شود، اعتراف کرده و سودابه بار دیگر رسوا می‌شود. در داستان رستم و اسفندیار هم ما شاهد جادوگری از سوی زال و سیمرغ هستیم؛ پس از آنکه رستم توسط اسفندیار زخمی می‌شود به کوه فرار می‌کند، شب هنگام زال برای درمان زخم‌های او و رخس به سیمرغ متوسل می‌شود، چرا که سیمرغ به او قول داده که هنگام رویارویی با شکست به محض آتش زدن پر او، ظاهر شده و در مشکلات او را یاری دهد:

از ایوان سه مجمر پر آتش ببرد
برفتند با او سه هشیار و گرد
فسونگر چو بر تیغ بالا رسید
ز دیبا یکی پر بیرون کشید
ز مجمر یکی آتشی برفروخت
به بالای آن پر لختی بسوخت
چو پاسی از آن تیره شب در گذشت
تو گفتی چو آهن سیاه ابر گشت
همانگه چو مرغ از هوا بنگرید
درخشیدن آتش تیز دید
نشسته برش زال با درد و غم
ازو چار پیکان به بیرون کشید
ز پرواز مرغ اندر آمد دژم
به منقار از آن خستگی خون کشید
بر آن خستگی‌ها بمالید پر
هم اندر زمان گشت با زیب و فر^{۲۷}

تهمت‌ن بنا بر فرمان سیمرغ، چوب گز در کمان راند و بر چشم اسفندیار زد و اسفندیار نه با جوانمردی، بلکه با جادوی زال و سیمرغ از پا در آمد:

تهمت‌ن گز اندر کمان راند زود
بدان سان که سیمرغ فرموده بود
بزد تیر بر چشم اسفندیار
سیه شد جهان پیش آن نامدار

خم آورده بالای سرو سهی
ازو دور شد دانش و فرهی
نگون شد سر شاه یزدان پرست
بیفتاد چاچی کمانش ز دست^{۲۸}

هفت‌خوان رستم

در خوان سوم، رستم با اژدهایی سهمگین روبه‌روست، رخس دو بار رستم را با کوفتن سم بر زمین و شیپه کشیدن از خواب بیدار می‌کند ولی دیو هر بار ناپدید می‌شود و این بار سوم است که به خواست خداوند رستم دیو را می‌بیند و او را از میان برمی‌دارد.

در خوان چهارم، زنی جادوگر وجود دارد که ابتدا به صورت زنی زیبا و مطرب بر رستم ظاهر می‌شود. رستم از دیدن زیبایی او شگفت زده شده و بی‌اختیار نام یزدان را بر زبان جاری می‌سازد، جادوگر با شنیدن نام خدا سیاه می‌شود و از بین می‌رود.

رستم در کنار بیشه‌ای نشسته است و مشغول آوازخوانی و شکایت از روزگار است، در این اثنا جادوگر صدای او را می‌شنود و این‌گونه بر او ظاهر می‌شود:

به گوش زن جادو آمد سرود
همان ناله رستم و زخم رود
بیاراست رخ را به سان بهار
وگر چند زیبا نبودش نگار
بر رستم آمد پر از رنگ و بوی
بپرسید و بنشست نزدیک اوی
تہمتن به یزدان نیایش گرفت
ابر آفرینها فرایش گرفت
ندانست کاو جادوی ریمن است
نهفته به رنگ اندر اهریمن است
یکی طاس می بر کفش بر نهاد
ز دادار نیکی دهش کرد یاد
چو آواز داد از خداوند مهر
دگرگونه‌تر گشت جادو به چهر
یکی گنده پیری شد اندر کمند
پراژنگ و نیرنگ و بند و گزند
میانش به خنجر به دو نیم کرد
دل جادوان زو پر از بیم کرد^{۲۹}

اسفندیار در هنگام مرگ خود باز هم به جادوی زال رستم اشاره می‌کند و این نکته را متذکر می‌شود که او با مردی کشته نشده، بلکه با فریب و نیرنگ جان خود را از دست داده است.
داستان هفت‌خوان رستم و اسفندیار نیز سرشار از جادو و اعمال جادویی است. نبرد با اژدها، سیمرغ، زن جادوگر و دیوها، که همه در مقوله جادو و جادوگران جای می‌گیرند. در اینجا از ترتیب زمانی وقایع شاهنامه صرف‌نظر کرده و هفت خوان رستم و اسفندیار را پشت سر هم ذکر می‌کنیم:



رستم در خوان پنجم با اولاد دیو روبه‌رو می‌شود، ولی او را نمی‌کشد تا او را به جایگاه دیو سپید و جایی که کاووس و همراهانش زندانی هستند، برساند. در خوان ششم با ارژنگ دیو روبه‌رو می‌شود.

وزان جایگه سوی دیو سپید
 بیامد به کردار تابنده شید
 به کردار دوزخ یکی غار دید
 تن دیو از تیرگی ناپدید
 به رنگ شب روی و چون شیر موی
 جهان پر ز پهنا و بالای اوی
 ز نیروی رستم ز بالای اوی
 بینداخت یک ران و یک پای اوی
 به دیده برآویخت با او بهم
 چو پیل سرافراز و شیر دژم
 تهمتن به نیروی جان آفرین
 بکوشید بسیار با درد و کین
 بزد دست و برداشتش نره شیر
 بگردن برآورد و افگند زیر
 فرو برد خنجر دلش بردرید
 جگرش از تن تیره بیرون کشید
 همه غار یکسر پر از کشته بود
 جهان همچو دریای خون گشته بود^{۳۰}

توسط اسفندیار از بین می‌رود.
 در خوان چهارم اسفندیار با زنی جادوگر روبه‌رو می‌شود و از این
 لحاظ با خوان چهارم رستم که آنجا هم رستم با زنی جادوگر روبه‌رو
 می‌شود، شباهت دارد:
 زن جادو آواز اسفندیار
 چو بشنید شد چون گل اندر بهار
 چنین گفت کامد هژبری بدام
 ابا جامه و رود و پر کرده جام
 پر آژنگ رویی بی آئین و زشت
 بدان تیرگی جادویها نوشت
 بسان یکی ترک شد خوبروی
 چو زیبای چینی رخ از مشک موی
 بیامد به نزدیک اسفندیار
 نشست از بر سبزه و جویبار
 جهانجوی چون روی او را بدید
 سرود و می و رود برتر کشید^{۳۱}

خوان ششم وصف تند بادی سهمگین است که با زاری و ناله اسفندیار
 و نیایش پشتون به درگاه خداوند، باد سهمگین از میان رفته و بادی
 خوش و کث رو هوا را فرا می‌گیرد:
 هم اندر زمان تند بادی ز کوه
 برآمد که شد نامور زان ستوه
 جهان سر بسر گشت چون پر زاع
 ندانست کس باز هامون ز راغ
 بیارید از ابر تاریک برف
 زمینی پر از برف و بادی شگرف
 هوا پود گشت ابر چون تار شد
 سپهبد ازان کار بیچار شد
 پشتون بیامد به پیش خدای
 که او بود بر نیکویی رهنمای
 نیایش ز اندازه بگذاشتند
 همه در زمان دست برداشتند
 همانگه بیامد یکی باد خوش
 برود ابر و روی هوا گشت کش^{۳۲}

و سرانجام خوان هفتم رستم، نبرد با دیو سپید برای آزاد کردن
 کاووس شاه است. رستم وارد غاری می‌شود که دیو سپید آنجا مسکن
 دارد و زندانیانش هم آنجا هستند. رستم دیو را با نعره‌ای بیدار کرده و
 جنگ آغاز می‌شود.

هفت خوان اسفندیار

هفت خوان اسفندیار نیز سراسر پر از جادوگری و اعمال خارق‌العاده
 است که اسفندیار با آن‌ها روبه‌رو می‌شود. اسفندیار در خوان سوم با اژدها،
 در خوان چهارم با زن جادوگر، در خوان پنجم با سیمرغ و در خوان ششم
 با گرد و خاک و طوفانی سهمگین و خارق‌عادت روبه‌رو می‌شود و به
 سلامتی از تمامی اینها می‌گذرد.
 اسفندیار در سایه درختان اسب گردونه را متوقف ساخته و از خداوند
 یاری می‌طلبد. او پس از چندی داخل صندوق می‌رود. در این هنگام
 سیمرغ که گردونه را می‌بیند، قصد آمدن به سوی گردونه را می‌کند و
 می‌خواهد آن را بر فراز کوه ببرد، اما بال‌هایش زخمی شده و در نهایت

پی‌نوشت:

* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

۱. صادقی گیوی، مریم، ۱۳۸۰، مقاله پژوهش‌های ادبی در قرن معاصر، فصلنامه پژوهش، شماره ششم، ص ۶۳
۲. حمیدی، سید جعفر، ۱۳۷۸، مقاله راز و رمز در شاهنامه فردوسی، نشریه پیام آزادی، ص ۸.
۳. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، ۱۲۷۷ ه.ق، قاموس‌المحیط، ج ۲، ص ۴۵.
۴. معین، محمد، ۱۳۶۲، فرهنگ فارسی، ج ۲، ص ۱۸۴۰، (حرف س).
۵. دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۲، لغتنامه دهخدا، ج ۹، چاپ، ص ۱۳۴۹۲، و نیز نک: فرهنگ فارسی عمید (یک جلدی)، ص ۷۷۲، (حرف س).
۶. سالاری، محمد، ۱۳۸۰، پژوهشی در سحر و جادوگری، قم: مشهور، ص ۱۵.
۷. هاینینگ، پیتر، ۱۳۷۷، سیری در تاریخ جادوگری، ترجمه هایده تولایی، تهران: نشر آتیه، ص ۱۲.
۸. زمردی، حمیرا، ۱۳۸۲، نقد تطبیقی ادیان و اساطیر در شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی و منطق الطیر عطار، تهران: زوار، ص ۱۳.
۹. گودمن، لیندا، ۱۳۷۷، علایم ستاره ای، ترجمه فریده مهدوی دامغانی، تهران: البرز، ص ۱۸۸.
۱۰. مختاری، محمد، ۱۳۶۸، حماسه در رمز و راز ملی، تهران: قطره، ص ۱۷۷.
۱۱. زمردی، حمیرا، ۱۳۸۲، نقد تطبیقی ادیان و اساطیر در شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی و منطق الطیر عطار، تهران: زوار، ص ۳۲۵.
۱۲. «وان یکادالذین کفروا لیزلقونک بابصارهم...»، قرآن کریم، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، تهران: هاد، سوره ۶۸ آیه ۵۱، ص ۵۶۶.
۱۳. حمیدیان، سعید، ۱۳۸۴، شاهنامه فردوسی براساس چاپ مسکو، تهران: قطره، ج ۲، ص ۱۷۶، بیت ۹۹-۱۰۲.
۱۴. همان، ج ۷، ص ۸۰، بیت ۱۳۶۲-۱۳۶۴.
۱۵. شعار، جعفر، ۱۳۴۷، قصه حمزه (حمزنامه؟)، تهران: دانشگاه تهران، ج ۱، ص ۱۲۱.
۱۶. معین، محمد، ۱۳۶۲، تهران: امیرکبیر، ج ۲، ص ۲۲۳۲.
۱۷. سلیمان، کورت، ۱۳۷۷، تاریخ جادوگری، ترجمه ایرج گل‌سرخ، تهران: نشر علم، ص ۶۷.
۱۸. شاهنامه فردوسی، ج ۱، ص ۳۰، بیت ۳۴-۳۷.
۱۹. همان، ج ۲، ص ۱۰۶، بیت ۵۵۴-۵۵۵.
۲۰. قزوینی، محمد و غنی، قاسم، ۱۳۸۳، دیوان حافظ، تهران: سما، غزل ۲۲۳، ص ۱۵۴.
۲۱. شاهنامه فردوسی، ج ۱، ص ۳۸، بیت ۴۲.
۲۲. رضاییگی، مریم، ۱۳۸۳، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، شناخت و بررسی چهار عنصر اساطیری در شاهنامه فردوسی، دانشگاه تهران، ص ۴۵.

۲۳. همان، ص ۴۵.

۲۴. شاهنامه فردوسی، ج ۱، ص ۱۴۵.

۲۵. دماوندی، مجتبی، ۱۳۸۱، مقاله، جادو پزشکی در شاهنامه، نشریه زبان و ادب، شماره ۱۳، ص ۱۳۹.

۲۶. شاهنامه فردوسی، ج ۳، ص ۲۸، بیت ۳۸۵-۴۰۳.

۲۷. همان، ج ۶، ص ۲۹۴، بیت ۱۲۳۸-۱۲۴۸.

۲۸. همان، ج ۶، ص ۳۰۴، بیت ۱۳۷۲-۱۳۹۹.

۲۹. همان، ج ۲، ص ۹۸، بیت ۴۱۱ به بعد.

۳۰. همان، ج ۲، ص ۱۰۷، بیت ۵۷۷ به بعد.

۳۱. همان، ج ۶، ص ۱۷۸، بیت ۲۰۷-۲۱۲.

۳۲. همان، ج ۶، ص ۱۸۷، بیت ۳۵۳ به بعد.

منابع و مأخذ:

- ۱) الهی قمشه‌ای، مهدی، ۱۳۷۷، ترجمه قرآن کریم، تهران: هاد.
- ۲) حمیدیان، سعید، ۱۳۸۴، شاهنامه فردوسی براساس چاپ مسکو «۹ جلد در چهارمجلد»، تهران: قطره.
- ۳) حمیدی، سیدجعفر، ۱۳۷۸، مقاله راز و رمز در شاهنامه فردوسی، نشریه پیام آزادی، صص ۱۱-۸.
- ۴) دماوندی، مجتبی، ۱۳۸۱، مقاله جادو پزشکی در شاهنامه، نشریه زبان و ادب، شماره ۱۳، صص ۱۵۳-۱۳۶.
- ۵) دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۲، لغتنامه دهخدا، تهران: چاپ دوم.
- ۶) زمردی، حمیرا، ۱۳۸۲، نقد تطبیقی ادیان و اساطیر در شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی و منطق الطیر عطار، تهران: نشر زوار.
- ۷) سالاری، محمد، ۱۳۸۰، پژوهشی در سحر و جادوگری، قم: مشهور.
- ۸) سلیمان، کورت، ۱۳۷۷، تاریخ جادوگری، ترجمه ایرج گل‌سرخ، تهران: نشر علم.
- ۹) شعار، جعفر، ۱۳۴۷، قصه حمزه (حمزنامه)، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۰) صادقی گیوی، مریم، ۱۳۸۰، مقاله پژوهش‌های ادبی در قرن معاصر، فصلنامه پژوهش، شماره ششم، صص ۷۶-۶۳.
- ۱۱) عمید، حسن، ۱۳۷۷، فرهنگ فارسی عمید، تهران: امیرکبیر.
- ۱۲) فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، ۱۲۷۷ ه.ق، قاموس‌المحیط، ج ۲.
- ۱۳) قزوینی، محمد، غنی، قاسم، ۱۳۸۳، دیوان حافظ، تهران: سما.
- ۱۴) گودمن، لیندا، ۱۳۷۷، علایم ستاره‌ای، ترجمه فریده مهدوی دامغانی، تهران: البرز.
- ۱۵) مختاری، محمد، ۱۳۶۸، حماسه در رمز و راز ملی، تهران: نشر قطره.
- ۱۶) معین، محمد، ۱۳۶۲، فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر.
- ۱۷) هاینینگ، پیتر، ۱۳۷۷، سیری در تاریخ جادوگری، ترجمه هایده تولایی، تهران: نشر آتیه.